

به رسمیت شناختن کودکی و نوجوانی

گفتگوی حسین شهبازی (نشریه آنگاه) با سید محمد بهشتی

دی ماه ۱۳۹۵

گفتگو را با نقش کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به عنوان نهادی فرهنگی و دولتی در جریان های فرهنگی ایران شروع می کنیم؛ اساساً کانون بر اساس کدام سیاست های فرهنگی رژیم پهلوی به وجود آمد و بعدها در دوره ی انقلاب به کجا کشیده شد؟

در دوره محمدرضا شاه، یک جریان عمومی فرهنگی در عرصه های مختلف وجود دارد که متن فرهنگی جامعه را تشکیل می دهد و جریان های دیگر که بواسطه بخشی از قدرت پشتیبانی می شوند که وجه عمومی ندارند و حاشیه نشین هستند. این جریان ها وضعیت خاصی پیدا می کنند. چراکه به صورت گلخانه ای از چتر حمایتی برخی ارباب قدرت بهره می برند تا بتوانند علی رغم شرایط عمومی به حیات خود ادامه دهند. یکی از این جریان ها کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است. مثلاً نهادهای دیگری نیز شبیه به آن هستند مانند مرکز حفظ و اشاعه موسیقی سنتی یا مرکز مردم شناسی یا انجمن فلسفه که معمولاً دفتر فرح آنها را تأسیس و اداره آنها به متخصصان مربوطه سپرده بود. این مراکز تابع جریان عمومی برنامه ریزی های دولت نبودند. به عنوان مثال نظام دانشگاهی ایران، به سمتی حرکت نمی کرد که انجمن فلسفه از دل آن بیرون بیاید. این ها در شرایط خاصی ایجاد و حمایت شدند. بسیاری موارد تبدیل به اتفاق های خوبی شدند و به نوعی فرصت برای تنفس، خلاقیت، و ابتکار فراهم کردند؛ مثلاً در رادیو و تلویزیون ملی، «تل فیلم» این نقش را ایفا کرد و تعدادی از فیلم سازان، توانستند آنجا آثار خود را خلق کنند. یکی از ستون های این واحد چریکی از سپاه فعالیت های فرهنگی وقت هم کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود که طبیعتاً قادر به انجام عملیاتی نظام مند و فراگیر نبود بلکه گاه و بیگاه در

گوشه و کنار فعالیت می کرد اما چون جنس فعالیتش با زمینه متفاوت بود بازتابی بیش از حد معمول داشت.

چگونه نزدیکی اینها را با دربار می توان توجیه کرد؟ کانون به دستور مستقیم فرح ساخته می شود و با حمایت او پابرجا می ماند. همیشه این سؤال مطرح است که چگونه افرادی با گرایش های سیاسی ناسازگار با دربار آنجا فعالیت می کنند. برخی در همان دوران به خانم امیرارجمند اتهام می زنند که لانه ی زنبوران ساخته ای! برخی بر این باورند که تعمداً فضایی به وجود آمده که نیروهای اپوزیسیون در آن جمع شوند تا بهتر کنترل شوند. نظر شما در این مورد چیست، به هر حال کانون با مدیریتی پایدار در همان دوران، ۱۲ سال فعالیت جدی داشت.

من واقعاً نمی دانم انگیزه های شان چه بود و با ساز و کارهای مدیریت شان هم آشنایی ندارم. اما از آثاری که بجا گذاشتند می توان استنباط کرد جریان هایی که ذکر شد هم فکر و هم افق بودند و توانسته بودند به جایی مثل دفتر فرح نزدیک شوند و حمایت آنها جلب کنند. نتایج کارشان بیشتر از عملکردشان برای من مهم است؛ برای مثال تقریباً تنها آثار معماری نسبتاً خوب حکومتی در ایران که پیش از انقلاب خلق شد مربوط به این جریان است؛ از جمله موزه هنرهای معاصر، فرهنگسرای نیاوران، پارک جمشیدیه و بسیاری از مراکز صدا و سیمای سراسر کشور که از رویکردی منطبق با هویت فرهنگی ایرانی تبعیت می کرد و بدین اعتبار خلاف آمد عادت بود. چون این شیوه معماری، مخصوصاً در ساختمان های دولتی و حکومتی، بی نظیر بود.

در کانون پرورش فکری هم حرکتی علی رغم جریان عمومی فرهنگی انجام گرفت و نتایج موفق و قابل قبولی حاصل شد. هرچند که در خلال فعالیت این جریان حاشیه ای نمونه های غیرقابل قبول و ناهمخوان با فضای عمومی جامعه و واقعیت ها و ارزش ها نیز اتفاق افتاد و گاهی مثل برخی اجراهای جشن هنر شیراز به افراط و ابتذال منجر شد.

باتوجه به سابقه ی مؤثر شما در جریان های فرهنگی بعد از انقلاب و همکاری با سازمان های دولتی و نیمه دولتی، دوست دارم دیدگاه شما در خصوص کانون را از جنبه ی مدیریت فرهنگی بدانم. کانون را به عنوان یک نهاد

فرهنگی - در قبل و بعد از انقلاب - در قیاس با سایر نهادهای فرهنگی دولتی چگونه می‌بینید؟ به عنوان مثال مقایسه‌ای که همیشه در فکر من می‌گذشته است؛ کانون در یک موقعیت شهری منحصر نبوده و مراکز متعدد در تهران و شهرستان‌ها داشته است که از این منظر با فرهنگسراها قابل مقایسه است. هر دو وابستگی حکومتی و دولتی دارند و به شکل پراکنده و غیرمتمرکز در شهر پراکنده شدند و عمق و حوزه‌ی تأثیری متفاوت دارند.

در مورد کانون، موضوعش، یعنی کودکان و نوجوانان اهمیت دارد. در صورتی که منظور فرهنگسراها این نیست و جنبه‌ی دیگری در آن مطرح است. مثالی می‌زنم: در سال ۱۳۷۲ سفری به ترکیه رفتم و قصد داشتم برای فرزندانم که کوچک بودند، سوغاتی بخرم. در ایران عادت داشتیم به فروشگاه مخصوص لباس بچه برویم که بسته به سنش فروشگاه اختصاصی داشت. برایم جالب بود که آن زمان در استانبول حتی یک فروشگاه اختصاصی برای خرید لباس یا کفش بچه و حتی اسباب‌بازی وجود نداشت. باید به یک فروشگاه لباس می‌رفتی و در یکی از قفسه‌ها که مخصوص لباس بچه بود، چیزی انتخاب می‌کردی. در کتاب‌فروشی‌ها هم کتابی برای کودکان و نوجوانان وجود نداشت. بیشتر که فکر کردم متوجه شدم این وضع تا قبل از شکل‌گیری کانون، در ایران هم مصداق داشت. یعنی کودکی و نوجوانی به رسمیت شناخته نمی‌شد. برای آن‌ها حسابی جداگانه باز نمی‌شد؛ به عنوان مثال نمی‌توانستیم بگوییم در عالم کتاب، نویسندگانی هستند که برای این قشر از مخاطبان، با زبان و نگارشی مخصوص به آن‌ها می‌نویسند.

خلاصه آنکه یکی از تبعات ایجاد کانون پرورش فکری، موضوعیت یافتن جایگاه کودکی و نوجوانی در جامعه بود. البته منظور این نیست که پیش از کانون، هیچ کس قدمی در این راه برنداشت. بودند بسیاری که در زمینه‌ی قصه‌نویسی، شعر، و فیلم کارهایی کرده بودند. ولی هیچ وقت سازماندهی و به جریانی عمومی و مداوم تبدیل نشده بود. اتفاق‌ها به شکل خط‌چین می‌افتاد. باید ذره‌بین به دست بگیرد و ببیند در تاریخ ادبیات معاصر، چه کسی برای کودکان و نوجوانان قصه گفته، چه کسی برای آن‌ها شعر گفته، چه کسی برای آن‌ها موسیقی و فیلم ساخته

است. از زمانی که کانون به وجود آمد، شغل گروهی می شود مطالعه اینکه برای کودک و نوجوان چه و چگونه باید کار کرد؛ مثلاً چه شیوه گرافیکی برای طراحی جلد کتاب کودک مفید است و کتاب‌های قصه چطور مصور شود، تأثیرگذارتر خواهد بود. این روند به تدریج تبدیل به یک جریان می شود. رفته رفته کودکان و نوجوانان، چه در گرافیک و چه در سایر رشته‌ها، به رسمیت شناخته می شوند. ضمن اینکه فرصتی فراهم شد تا هنرمندانی مستعد تجربه‌اندوزی کنند و به بلوغ برسند و از میانشان چهره‌هایی شناخته شده، ماندگار، و برجسته پرورش یابد. از این جهات، کار کانون بسیار ارزنده و کارنامه آن مثبت است.

جدای از اینکه موضوع، موضوع کودکان و نوجوانان است،- و البته در این مورد هم صحبت می‌کنیم که چقدر کانون برای کانون و نوجوانان است، چقدر درباره‌ی کودکان و نوجوانان،- سؤال من درمورد رفتار چندرشته‌ای کانون است و فرصتی که برای هنرمندان تجسمی، اهالی تئاتر، موسیقی و سینما به وجود می‌آید. نهادی که به شکل موازی عمل می‌کند و امروز نیز گویا تداخلی با حوزه‌ی فعالیت سایر نهادها در آن وجود دارد. چرا که کانون مرتبط با وزارت آموزش و پرورش است و شاید تداخلی با وزارت فرهنگ داشته باشد. شما فکر می‌کنید اولاً این تصمیم‌گیری برای اینکه نهادی چندرشته‌ای عمل کند، چقدر موفق یا ناموفق بوده است، ثانیاً در کدام یک از این عرصه‌ها کارنامه‌ی عمومی کانون بهتر بوده است؟

در واقع وقتی نهادی قرار است بر محور مخاطب فعالیت کند، نه موضوع، طبیعتاً باید فعالیت چندرشته‌ای داشته باشد. فرهنگ‌سراها نیز با محوریت شهروندان به وجود آمدند. پس باید در آن کتابخانه وجود داشته باشد، تئاتر اجرا شود، محلی برای گردهمایی تدارک دیده شود، اجرای موسیقی ممکن باشد و ... این مراکز مخاطب محور هستند و مثلاً با تالار وحدت که برای اجرای موسیقی و نمایش ساخته شده، تفاوت می‌کنند. بنابراین خصوصیت چندرشته‌ای کانون، کاملاً طبیعی است. بخش کوتاه‌تر عمر کانون پیش از انقلاب و بیشتر عمر آن، پس از انقلاب طی شده است. اصلاً به نظر من با توجه به اینکه این فکر در اساس فکر مفیدی بوده و کارنامه‌ی قابل قبولی

هم از آن برجای مانده، بعد از انقلاب مانند بسیاری نهادهای فرهنگی دیگر مغضوب واقع نشد و با حضور بسیاری از افرادی که آنجا فعالیت می‌کردند، به حیات خود ادامه داد. کانون از جمله‌ی نهادهای فرهنگی بود که یکی از مهم‌ترین شروط اداره این سنخ فعالیت‌ها را تجربه کرد؛ یعنی عمر مدیریت طولانی مدت و ثبات مدیران. مثل دوران مدیریت آقای زرین که با ثبات و با دوام بود. متأسفانه در عرصه‌های دیگر کشور مدیریتی با این طول عمر کمتر تحقق یافته است. این مسئله نشان می‌دهد آقای زرین کفایت و هنر مدیریت را چنان داشته که ثبات در کانون و اعتماد نسبت به کانون را ایجاد کند.

کارنامه‌ی کانون بعد از انقلاب، اگرچه فراز و نشیب دارد ولی مجموعاً کارنامه‌ی بدی نیست. مخصوصاً وقتی آنرا با نهادهای هم‌شأنش مثل حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی یا سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران و غیره مقایسه کنیم. به نظر من کانون قطعاً نمره‌ی بدی نمی‌گیرد و هم‌چنان مفید و مؤثر بوده است. البته از دوره‌ی جدید آن، اطلاع چندانی ندارم.

سابقه‌ی نزدیک به ۵۰ سال فعالیت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از نظر مدیریتی چنین گذشته است: ۱۲ سال خانم لیلی امیرارجمند، ۱۲ سال آقای علیرضا زرین، ۱۸ سال آقای محسن چینی فروشان در ۳ دولت با سیاست‌های فرهنگی متفاوت، ۴ سال آقای سید صادق رضایی و نهایتاً آقای علیرضا حاجیان‌زاده که الان مدیر کانون هستند. این که نهادی مثل کانون در دوره‌ی بعد از انقلاب تثبیت شده و دچار دگرگونی ماهوی نمی‌شود موضوعی جالب توجه است. این موضوع را چطور می‌بینید؟ از آن دوران گذار چه برای ما دارید و آقای زرین چگونه توانستند آن دوران را پشت سر بگذارند؟

عملکرد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان پیش از انقلاب طوری بود که هیچ بهانه‌ی جدی‌ای برای اوقات تلخی بوجود نیامورد؛ مانند آنچه در سینما یا جشن هنر شیراز رخ داد. در چند پرده از جشن هنر شیراز صحنه‌هایی به وقوع پیوست که مستمسک قرار گرفت تا کل جشن هنر شیراز زیر سؤال برود و پرونده آن بسته شود. اما در مورد کانون چنین نشد. شاید یکی از

دلایل آن مخاطبین کانون بودند؛ هرچند نهادهای دیگری مثل کاخ جوانان بودند که جوانان را مخاطب قرار دادند ولی بعد از انقلاب مغضوب و تعطیل شدند. پس اول از همه اینکه در مورد کانون چنین بغضی وجود نداشت. نکته‌ی دیگر آنکه پس از انقلاب کسانی در کانون مسئولیت پیدا کردند که افرادی پخته بودند و جنس و نگاهشان با فعالیت‌های کانون تناسب داشت؛ مانند دکتر کمال خرازی، آقای زرین، و آقای چینی‌فروشان. آنها بی‌ربط به نوع فعالیت‌های کانون نبودند و درایت آنرا داشتند تا فراز و نشیب‌ها را از سر بگذرانند.

آیا می‌شود کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را مصداقی از استقلال نهاد فرهنگی دانست؟ به این معنی که توانسته باشد درگیر جریان‌های سیاسی باشد و در عین وابستگی دولتی در اساسنامه، بتواند مستقل عمل کند؟

اصولاً هر فعالیت فرهنگی-هنری زمانی می‌تواند به شکلی اصیل به فعالیت خود ادامه دهد که بتواند از صحنه‌ی کشاکش‌های سیاسی دور بماند و این کار، سیاسی‌ترین کاری است که یک مدیر فرهنگی باید انجام دهد. هر جا که یک مدیر بالا صاله فرهنگی داشتیم، این کار انجام شده است. در مقابل کسانی که اصالتاً فرهنگی نبودند، وقتی مدیریت در این عرصه را به عهده گرفتند، بلافاصله موضوع را به صحنه‌ی کشمکش‌های سیاسی بدل کردند و سرانجام فرهنگ و هنر و به تبع مردم متضرر شده‌اند.

کانون دوران آقای زرین را چقدر در جریان سینمای بعد از انقلاب مؤثر می‌دانید؟ شما خودتان گفتید می‌شود با حوزه‌ی هنری مقایسه کرد و البته حرفی از فارابی نزدیدی. به نظر می‌سد مستقل از مخاطب، کانون اثر جدی در سینما داشت و توانست عرصه‌ای برای فعالیت هنرمندان فراهم کند.

کانون قبل از انقلاب هم فیلم می‌ساخت. اما فیلم کوتاه و انیمیشن و ... بعد از انقلاب و خصوصاً بعد از سال ۱۳۶۲ بود که پایه‌پای جریان سینمای حرفه‌ای کشور حرکت کرد و فیلم‌هایی مثل «باشو غریبه‌ی کوچک» یا آثار مرحوم کیارستمی را تولید کرد. البته تعداد این فیلم‌ها در مقایسه با

بنیاد فارابی زیاد نبود اما عموماً آثاری خوب، به یادماندنی، و ماندگار پدید آورد. مثلاً در حوزه سینمای دفاع مقدس، فیلم باشو به یادماندنی است و در تاریخ سینمای کشور رسوب کرده. همین طور فیلم «خانه دو ست کجاست» و «دونده» و ... این تولیدات از نظر کمی چشمگیر نبود اما از کیفیت خوبی برخوردار است.

آیا به تعبیری می‌شود گفت کانون جریانی در سینمای بعد از انقلاب به وجود آورد یا آن را جریان ساز نمی‌دانید؟

جریان ساز خیر، ولی قسمت خوش عطر و طعمی از این جریان بود.

گفتید که از وضعیت فعلی کانون باخبر نیستید. احساسی عمومی در تحریریه مجله وجود دارد که کانون دوران افول خود را سپری می‌کند. وضعیت فعلی و آینده‌ی کانون را چطور می‌بینید و آیا کانون نیازمند تغییری جدی و نگاهی دوباره است؟ گاهی اوقات وقتی از برابر ساختمان کانون می‌گذرم، فکر می‌کنم می‌شود کانون را احساس نکرد و شهروند نوعی می‌تواند متوجه نباشد که چیزی به نام کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان وجود دارد.

توجه کنید که بنده با توجه به ۳۷ سال سابقه فعالیت در عرصه فرهنگی عرض کردم از فعالیت کانون پرورش فکری خبر ندارم. اگر بگویم از وضعیت تیم ملی اسکواش یا تولید فولاد خبر ندارم، طبیعی است. اما این بی‌خبری با آن فرق می‌کند!

به یکی از سؤال‌های قبلی بر می‌گردم. شما فکر می‌کنید بین هنرهای تجسمی، ادبیات، تئاتر، موسیقی و سینما کانون در کدام عرصه موفق‌تر بوده است؟ فکر می‌کنید کدام یک از این‌ها می‌تواند نقش محوری برای کانون داشته باشد؟

عرض کردم محور فعالیت کانون مخاطب است و نسبت به نهادهایی که مخاطب محور هستند، جزو موفق‌ترین‌هاست. من مثال همسایه‌مان ترکیه را زدم؛ کشوری که بیش از ما ادعای مدرن بودن دارد. ۲۰ سال قبل در ترکیه فروشگاهی برای لباس بچه یا اسباب‌بازی وجود نداشت و من کتابی برای کودک و نوجوان پیدا نمی‌کردم. چون اساساً کودکان و نوجوانان به رسمیت شناخته

نمی شدند و در آن جامعه جایگاهی نداشتند. در صورتی که همان موقع، سال‌های طولانی بود این جایگاه در جامعه‌ی ایران احراز شده بود. برای آن تولیدات مختلف صورت گرفته بود و ما برای آن موسیقی، کتاب، فیلم و تئاتر داشتیم. حجم و کیفیت این محصولات به جایی رسیده بود که آن زمان، یکی از مهم‌ترین جشنواره‌های کودکان و نوجوانان جهان در اصفهان برگزار می‌شد. اهمیت آن در این بود که ایران به عنوان تولیدکننده فیلم کودکان و نوجوانان و یک کشور صاحب سخن در این زمینه، جشنواره را برگزار می‌کرد، در شهری مثل اصفهان به صفت ارزش‌های تاریخی در طی این سال‌ها در عرصه سینمای کودک و نوجوان سفره‌ای رنگین از محصولات فراهم شد؛ محصولاتی واجد ارزش که در مقیاس جهانی قابلیت عرض اندام داشت. این آثار به شدت سرشار از عطر و طعم ایرانی بود؛ این‌ها توفیقات بزرگی است.

با این نگاه دیگر نمی‌توانیم این طور بسنجیم که مثلاً در موسیقی موفق‌تر بود یا در نمایش؟ همه‌ی آن‌ها به کار گرفته شد تا به این مقصود برسد. وقتی به این مقصود رسیده، یعنی در همه‌ی آن‌ها موفق بوده است. به نظرم در حوزه‌ی کودکان و نوجوانان، نهادی مانند کانون پرورش فکری و موجی که ایجاد کرد، بسیار حائز اهمیت است. بعد این فعالیت‌ها فقط در کانون باقی نماند و به صدا و سیما، بخش خصوصی، ناشرین و اهل موسیقی هم سرایت کرد. این فضا را کانون باز کرد و در پی آن خیلی‌ها که ربطی به کانون ندارند ولی مخاطبشان کودکان و نوجوانان است، نیز تنفس و تولید می‌کنند.

این نهاد ۵۰ ساله - که اجماعی نسبی در مورد عملکرد مثبتش وجود دارد-، چگونه می‌تواند به دوران بالندگی خود بازگردد؟

تأسیس کردن همیشه کار سختی است؛ زیرا تا آن زمان چیزی به نام کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان وجود ندارد و احراز هویت برای چنین نهادی، نیازمند آدم‌های بزرگ است. اما وقتی

چنین نهادی پدید آمده است، عقبه و کارنامه دارد، فضای مخصوص به خود و قلمرو فرهنگی دارد، از بین بردنش هم کار دشواری می شود. باید به کسانی که در نیمه افراشته کردن پرچم جایی مثل کانون، موفق بوده اند، تبریک گفت؛ چرا که مشغول انجام کار بسیار دشواری هستند!